

جواد حدیدی

ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن*

زادگاه ادبیات تطبیقی فرانسه است و پژوهشگران فرانسوی نخستین کسانی هستند که این شیوه جدید را در تحقیقات ادبی رواج دادند. در سال ۱۸۲۸، Villemain، یکی از استادان سربن، در درس تاریخ ادبیات فرانسه گاه از تأثیر ادبیات انگلیسی و ایتالیائی بر ادبیات فرانسه نیز سخن می‌گفت و دانشجویان را به سنجش ادبیات این ملتها برمی‌انگیخت. جلد چهارم مجموعه سخنرانیهای او در سال ۱۸۲۸ انتشار یافت و در این مجلد بود که ویلمن اصطلاح *La littérature comparée*، ادبیات تطبیقی، را برای نخستین بار به کار برد.

پس از ویلمن، یکی دیگر از استادان سربن، ژان ژاک آمپر *Jean Jacques Ampère* درس او را ادامه داد و به سنجش ادبیات ملتهای مختلف، از جمله ادبیات شرق و غرب، پرداخت. درس او مورد استقبال بسیار واقع شد و بحث درباره ادبیات تطبیقی به مطبوعات نیز کشید. سنت بوو *Sainte - Beuve* نویسنده و ناقد بزرگ فرانسوی، در مجله ادبی *Revue des Deux Mondes* ضمن مقالاتی چند از «باب جدیدی که در زمینه تحقیقات ادبی گشوده شده

* چون در این مقاله قرار بر اختصار بوده از آوردن شواهد متعدد خودداری شده است.

بود»، سخن گفت و بخصوص ژان ژاک آمپر را بنیان گذار آن دانست و از او ستایش بسیار کرد.

ولی در این تاریخ اصطلاح «ادبیات تطبیقی» هنوز در معنای وسیع امروزین به کار نمی رفت و بیشتر کسانی که بدان می پرداختند تنها به سنجش ادبیات دو ملت، در حدود معلومات آن دوره، اکتفا می کردند و حال آن که منظور از ادبیات تطبیقی فقط سنجش میان ادبیات دو ملت یا دو نویسنده و دو کتاب نیست، بلکه «بررسی تأثیرات و روابط ادبی میان ملت‌ها» هدف آنست. محقق ادبیات تطبیقی مانند کسی است «که در مرز دو کشور نشسته همه دادوستدهای معنوی و فرهنگی میان دو ملت را ثبت و بررسی می کند»^۱. بنابراین اصطلاح فارسی «سنجش ادبیات» رسا و وافی به مقصود نیست و اگر نخواهیم جمله بلند «بررسی تأثیرات و روابط ادبی میان ملت‌ها» را به کار بریم، شاید بهتر باشد از همان اصطلاح «ادبیات تطبیقی» که در زبان فارسی جایی برای خود باز کرده است، یاری بگیریم. این اصطلاح با اصطلاحات دیگری مانند «گرامر تطبیقی» و «میتولوژی تطبیقی» نیز هماهنگی دارد.

در هر حال این مبحث جدید در نیمه اول سده نوزدهم میلادی در فرانسه پدید آمد، ولی عواملی که موجب پیدایش و گسترش آن شد از دیرباز در ادبیات فرانسه راه یافته بود. برخی ازین عوامل به چند قرن پیش باز می گردد. نویسندگان فرانسوی تا سده شانزدهم میلادی به نوشته‌های خود همواره رنگ بومی و ملی می دادند و اگر چه گاه، بطور مستقیم یا غیر

۱ - Guyard (M.-F.) : Que Sais - je ? La littérature comparée

Paris, 1961, p. 12.

مستقیم، تحت تأثیر ادبیات دیگر ملتها قرار می‌گرفتند، باز اصالت خود را حفظ می‌کردند، زیرا از تمدن و فرهنگ این ملتها آگاهی اندک داشتند و نوشته‌هایشان تنها نیازهای هم‌میهنانشان را باز می‌گفت. تا آن‌که در اواخر سده پانزدهم افق‌های وسیعی در برابر ایشان گسترش یافت. دور دنیا در نور دیده شد و راه‌های دریایی بسیاری کشف گردید. جهانگردان و ماجراجویان هر یک به سویی روان شدند و به جست‌وجوی سرزمینهای ناشناخته پرداختند و با مردم این سرزمینها و آداب و رسوم و آئینشان آشنا گردیدند. رستاخیز «رنسانس» حاصل این آشنائیه‌ها و رفت‌وآمدها بود که یکی از چهره‌های آن به صورت «Humanisme» جلوه‌گر شد^۲ و توجه نویسندگان و محققان را به فرهنگ و تمدن بشری - و نه تنها فرهنگ و تمدن یک ملت - بازگردانید؛ درین دوره همه، حتی شاعران، خود را Humaniste دوستدار فرهنگ بشری می‌خواندند.

ولی بشریت هنوز در نظر ایشان به چند ملت، روم و یونان باستان، و پیروان مسیح، جانشینان ایشان، محدود بود، و تعصبات مذهبی راه‌های آزاداندیشی را برایشان بسته بود. برای مردم این روزگار یک زبان و یک دین وجود داشت و آن هم زبان لاتینی و دین مسیح بود. پدران مقدس، پیروان دیگر ادیان را سیه‌رویانی دوراز هرگونه عقل و منطق و احساس معرفی کرده بودند.

امارفته‌رفته پرده‌ها برداشته می‌شد و جهان دانش و بینش اروپائیان

۲- برای اطلاع بیشتر کتاب زیر را ببینید :

Atkinson (G.) : Les nouveaux horizons de la Renaissance Française.

Paris, 1931 .

گسترش می‌یافت، درهای دیگری به‌روی ایشان باز می‌شد و دانسته‌ها و شنیده‌هایشان را دگرگون می‌کرد. نخستین کسانی که درین راه کوشیدند - بی‌آن‌که بخواهند - همان کشیشان بودند که از سال ۱۶۲۲ دارای سازمان تبلیغاتی مستقلی شدند.^۳ و برای تبلیغ آئین خود به‌دورترین کشورهای دنیا، چین و ژاپون و سیام، و نیز ایران و مصر و هند، راه یافتند، و در میان پیروان بودا و محمد و موسی رخنه کردند و ایشان را از برزخ و دوزخ و خشم خداندی بر حذر داشتند و به‌کیش ستایشگران صالح و دوستداران جنگ فرپاخواندند، ولی گاه نیز خود تحت تأثیر خوی نیک و منش پاک همان «بددینان» قرار می‌گرفتند و از این‌که مردمی دیگر، بفرز مسیحیان، در جهان باشند که درست بیندیشند و احساساتی پاک داشته‌باشند و برآستی مهربان‌باشند، در شگفت می‌شدند. بیشتر اینان در بازگشت شرح دیده‌ها و شنیده‌هایشان را برای عبرت همکیشان خود بازگفتند و از این‌راه روشنگر «عصر روشنگری» گردیدند.^۴

سوداگران و سودجویان نیز به‌یاریشان شتافتند. اینان مردمی بودند که بهشت را بر روی زمین می‌جستند و از هر سو برای خرید و فروش سنگهای رنگین روان می‌شدند. با خداکاری نداشتند ولی اگر او را در سودوزیان خود مؤثر می‌دیدند از او دست بر نمی‌داشتند. برخی از ایشان مردمی کنجکاو و

۳- مسیحیان از دیرباز به تبلیغ آئین خود همت‌گماشته بودند، ولی پس از کشف آمریکا رسماً از جانب پاپ مأمور ارشاد مردم قاره جدید گشتند. دولتهای اسپانیا و پرتغال، بخصوص، درین مورد پیشقدم شدند. بین سالهای ۱۵۹۳ و ۱۶۰۸ مأموریت ارشاد غیرمسیحیان همیشه برعهده پادشاهان دوکشور نامبرده بود، تا آن‌که در ۱۶۲۲ بنا بر فرمان پاپ تبلیغات مذهبی تحت اداره سازمان مستقلی درآمد و همه شاهان مسیحی به شرکت در آن دعوت شدند. در همین سال بود که مدرسه «تبلیغات» در پاریس دائر گردید.

هوشیار بودند که به سوداگری آثار ادبی و فرهنگی نیز می‌پرداختند. نسخه‌های خطی و نفیس را گرد می‌آوردند و در دیار خود به قیمت‌های سنگین می‌فروختند و هم از راه نوشتن خاطرات و انتشار آنها به صورتی زیبا و مردم‌پسند، همراه نقشا و نگارها، پول می‌اندوختند. گزارش‌های این گروه در شناساندن فرهنگ و ادب سرزمینهای دوردست بیش از نوشته‌های کشیشان اثر بخشید.^۵

سوداگران به کار دیگری نیز همت گماشتند که خیر دنیا و آخرت، هر دو را در برداشت و آن ترجمه آثار مذهبی و ادبی ملت‌های دیگر بود. بسیاری از این گونه آثار مربوط به کشورهای مشرق زمین نخست به وسیله همین جهانگردان به زبانهای اروپایی از جمله زبان فرانسوی درآمد. فن چاپ هم که اینک رواج کامل یافته بود به انتشار این ترجمه‌ها کمک می‌کرد. همه این انگیزه‌ها موجب شد که در سده هجدهم روحیه جدیدی بر ادبیات فرانسه چیره شود و نویسندگان و فیلسوفان را بر آن دارد که از مرزهای محدود فکری خود در گذرند و بر جهان و جهانیان از دیدگاه دیگری بنگرند، به نسبت ذوقها و زیباییها بیندیشند، تأثیر عوامل نژادی و زمانی و مکانی را در پدیده‌های ذهنی انسانها در نظر گیرند، و تمدن و فرهنگ همه ملت‌ها را ارج نهند، تنها خود را وارثان حقیقت نپندارند، و بدانند که چه بسیار اقوامی پیش از ایشان دارای تمدنی درخشان و فرهنگی وسیع بوده‌اند. این همان روحیه‌ی است که آن را به Cosmopolitisme litteraire، یا جهان وطنی ادبی-بی‌مرزی در ادبیات- تعبیر کرده‌اند.

۴ و ۵- برای اطلاع بیشتر، ایران در ادبیات فرانسه، تألیف نگارنده، فصلهای «آغاز

آشنائی» و «جهانگردی و نوجوئی» را ببینید.

مراد از جهان وطنی ادبی آنست که مثلاً فردوسی تنها از آن ایران نیست، بلکه از آن بشریت است، همچنان که شکسپیر و گوته و دانته به همه بشریت تعلق دارند.

مردم فرانسه برای آن که چنین اندیشند راهی دراز پیمودند، از کوتاه بینی و خرافات و تعصبات دینی دست کشیدند، به گسترش بشردوستی پرداختند و نویسندگان ایشان مانند ولتر و روسو پرچم آزاداندیشی و آزادی را بر سراسر اروپای آن روز به جنبش درآوردند.

اما این جهان وطنی ادبی در سده هجدهم میلادی هنوز کودکانه در دزدان بود که می بایست با توجه و کوشش فراوان پرورش یابد. مقاومتها یکسره از میان نرفته بود و بسیار بودند کسانی که هر گونه تأثیر پذیری از ادبیات ملت‌های دیگر را بیگانه پرستی می دانستند و ادبیات فرانسوی آن روز را که تحت تأثیر ادبیات کشورهای مشرق زمین، از یك سو، و کشورهای همسایه، مانند انگلستان و آلمان، از سوی دیگر، قرار گرفته بود، ادبیات «وارداتی و صادراتی» می پنداشتند. تحولات عمیق در همه شؤون اجتماعی می بایست تا اینان نیز از سنت‌های گذشته دست بشویند و راهی نوین در پیش گیرند. این تحول در اواخر سده هجدهم رخ داد و همه چیز را دگرگون نمود. فرانسویان برای مدتی، به رهبری ناپلئون، در جنگ و صیاح و حمله و گریز، به کشورهای مختلف اروپا راه یافتند و با مردم این کشورها درآمیختند و بیش از پیش با ادبیات و فرهنگ ایشان آشنا شدند و از آن بهره گرفتند. ادبیات رمانتیک، که وارث ادبیات کشورهای مختلف شرق و غرب، شکننده سنت‌های کهن، دوستدار جهان وطنی ادبی و خود چهره‌ی از آن بود، در همین دوره ریشه گرفت.

یکی از کسانی که در رواج جهان وطنی ادبی کوشید مادام دوستال

Madame de Staël ، فرضیه‌ساز مکتب رمانتیک بود که در سوئیس چشم به جهان گشود و در پاریس جوانی سپری نمود، و در آلمان و انگلستان و سوئد دام‌عشق گسترده، یعنی جهان‌وطنی دین و آئینش بود. با شیلر و شلگل و گوته و بن‌ژامن کنستان Benjamin Constant ، نویسنده فرانسوی، طرح دوستی ریخت و بر هر کجا می‌گذشت طوفانی از رسوائی و ستایش، هردو، برپا می‌داشت، و این سودازدگی و شوریدگی را در رمانهایش باز می‌گفت و در نوشته‌های انتقادی‌اش به توجیه آن می‌پرداخت. فرضیه‌ها و اصول مکتب رمانتیک از همین جا پیداشد.

این زن شوریده‌دل در عین حال اهل منطق بود، خوب استدلال می‌کرد و دلایل دل و دین و عقل را خوب باهم درمی‌آمیخت و از این راه بر نیروی تأثیر آنها می‌افزود. ذوقی سرشار و نبوغی شکفت انگیز داشت و چون کودکی و جوانی را در سوئیس و پاریس گذرانده و با مردی سوئدی پیمان زناشوئی بسته^۶ و در آلمان نرد عشق باخته بود، از ادبیات همه این کشورها آگاه بود، ولی ادبیات آلمانی و انگلیسی آن دوره را - این دو ملت پیشروان رمانتیسم بودند - بر ادبیات دیگر ملت‌های اروپائی برتری می‌داد. از این رو به دفاع از آن پرداخت و در کتابهای: گفتاری درباره ادبیات De la littérature و گفتاری درباره آلمان De l'Allemagne ، به تشریح ادبیات کشورهای شمال اروپا همت گماشت. فیلسوفان قرن هجدهم راه را برای این گونه بحثها هموار کرده بودند و دوتن از ایشان، روسو و منتسکیو ، در کتابهای

۶- نام خانوادگی مادام دوستال، Necker بود. ستال Staël نامی است که شوهرش، بارون دو Staël - Holstein ، سفیر سوئد در پاریس، به وی بخشیده است. بارون دوستال زود درگذشت و همسر جوان خود را در کار دل آزاد گذاشت.

مشهور خود، «قرارداد اجتماعی» و «روح القوانین» از تأثیر عوامل تاریخی و جغرافیائی و نژادی در دگرگونی آداب و رسوم ملتها، و در نتیجه نسبت ارزشها، سخن گفته بودند. مادام دوستال، که بنا بر گفته یکی از ناقدان ادبیات فرانسه «دختر روسو و ولتر هر دو بود»^۷، برای نخستین بار این استدلال را در توجیه ادبیات کشورهای شمال اروپا به کار برد و ریشه آن را در آب و هوا و سازمانهای اجتماعی این کشورها جست و جو کرد، یعنی در حقیقت پایه های نقد ادبی امروزین را پی ریزی نمود. البته فرضیه های او امروز کهنه شده و دیگر طرفداری ندارد ولی عبارت معروفش که می گفت: «شمال رمانتیک است و جنوب کلاسیک»، هنوز در گوشها طنین اندازست.

این همه در دوره یی اتفاق می افتاد که خاورشناسان نیز، پس از پیروزیهای درخشانی که در سده هجدهم نصیب پیشروانشان شده بود، به درک بیشتر و بهتر ادبیات و تاریخ کشورهای مشرق زمین پرداخته بودند. آنکتیل دوپرون رنج سفری دراز را بر خود هموار داشته، دشواریهای بسیار را پشت سر گذاشته به متنی از اوستا و اوپانیشادها Upanishades دست یافته بود^۸؛ سیلوستر دوساسی، پس از کوشش فراوان به خواندن

۷- Lanson (G.) et Tuffrau (p.) : Histoire de la littérature française, 1967, p. 508 .

۸- نهضت ایرانشناسی واقعی از دوره آنکتیل دوپرون Anquetil - Duperron شروع شد . وی بر حسب تصادف نسخه یی از اوستا را که یکی از خاورشناسان انگلیسی از هندوستان با خود آورده بود دید و به خواندن آن دل بست. اما در آن زمان هنوز اسرار اوستا کشف نشده بود. دوپرون عزم سفر به هند کرد تا در آنجا به وسیله پارسیان زبان سانسکریت بیاموزد . چون سفری چنین دور و دراز در آن روزگار دشوار بود و امکانات مالی فراوان می خواست، دوپرون قصه خود را با ننی چند از اشراف ادب دوست، مانند Comte de Caylus

خط پهلوی ساسانی راه برده بود، گروتنفند Grotenfend در خواندن خط میخی موفق شده بود؛ شامپلیون Champollion برای نخستین بار از اسرار نوشته‌های تصویری پرده بر گرفته بود. شاهکارهای ادبی مشرق‌زمین نیز یکی پس از دیگری به فرانسه درمی‌آمد و افق‌های تازه‌یی در برابر دیدگان فرانسویان آن روزگار می‌گسترده. تا آن که نویسندگانی مانند شاتوبریان عضو رسمی انجمن آسیائی پاریس شدند و شاعرانی مانند هوگو درباره

→ نویسنده «داستانهای شرقی»، در میان گذاشت. آنان نیز برعهده گرفتند که وسایل سفر او را فراهم آورند. ولی دوپرون شکیبائی نداشت و برای آن که زودتر روانه هندوستان گردد، با عنوان سربازی به خدمت کمپانی هند شرقی درآمد. دوستانش نتوانستند او را از این کار بازدارند. و دوپرون، پس از یک سال مسافرت جانفرسا در ۱۷۵۵ وارد هند شد و از همان آغاز با مخاطرات و مشکلات فراوان روبرو گردید. ولی اراده‌یی آهنین داشت و سرانجام در ۱۷۶۱، که زبان پهلوی و نیز زبان رایج در میان پارسیان آن روز را فرا گرفته بود، با گنجینه گرانبهایی مشتمل بر ۱۸۰ نسخه خطی، از جمله متنی از اوستا، کتاب مدهبی پارسیان، و نسخه‌یی از اوپانیشادها، کتاب مدهبی هندوان، به اروپا بازگشت. مدت ۱۰ سال صرف ترجمه اوستا کرد. کتاب در ۱۷۷۱، با نام زند اوستا، منتشر شد و گفت‌وگوها و مجادلات فراوانی برانگیخت. W. Jones خاورشناس انگلیسی، او را جاعل دانست، ولتر و دیدرو هم به او ناختمند. ولی دوپرون به کار خود ادامه داد. در ۱۷۷۸، در کتاب «قانونگزاری در شرق: Législation Orientale» همه فلاسفه قرن هجدهم را در باب مشرق‌زمین نادان خواند و ولتر و منتسکیو را روزنامه‌نگار نامید. از سال ۱۷۸۶ تا ۱۷۸۹ به انتشار *Les recherches historiques et géographiques sur l'Inde* پرداخت. مدرسه زبانهای شرقی پاریس در سال ۱۷۹۵ به دنبال کوششهای او تأسیس شد. پس از مرگ دوپرون در ۱۸۰۵، یکی دیگر از خاورشناسان فرانسوی، اوژن بورنوف Eugène Burnouf، اوستای او را مورد بررسی جدید قرارداد و به تصحیح آن پرداخت. در هر حال دوپرون بود که سختیهای بسیار بر خود هموار داشت تا اروپائیان را بامتون اصلی فرهنگ مشرق‌زمین آشنا کند. برای اطلاع بیشتر رک.

شرق و ادبیاتش چنین گفتند:

«شعر و هنر دارای جغرافیای خاصی نیست و من هنوز نقشه‌ای که در آن مرزهای قلمرو هنر رسم شده باشد، ندیده‌ام... امروز شرق بیش از همیشه ستایش غرب را برانگیخته است. در دوره لوئی چهاردهم همه «یونان‌شناس» بودند. امروز باید «خاورشناس» بود و از خرمن فرهنگ و ادب مردم آسیا خوشه چینی کرد... از این روست که رنگهای شرقی، خودبخود، افکار و تخیلات مرا دربر گرفته است و این افکار و تخیلات، بی آن که من خواسته باشم، به رنگ ایرانی و اسپانیایی و هندی و غیره درآمده است...»^۹

هوگو راست می‌گفت. شاعران رمانتیک همه این حقیقت را می‌دانستند، حتی آلفرد دو موسه که از روی تمسخر می‌گفت:

«رمانتیسیم بر که آبی است زیر درختان خرما!»^{۱۰}

هوگو و موسه و دیگران با آبل رموزا Abel Rémuzat، خاورشناس بزرگ و بنیان‌گذار انجمن آسیایی فرانسه، که شرق را سرچشمه‌ای فیاض برای شاعران فرانسوی می‌دانست، هماهنگ بودند:

«بسیارند نویسندگانی که در جست‌وجوی راهی بغیر از راه کرنی و راسین و پاسکال هستند. بی‌گمان راه شمال، برای فرار از گذشته، نزدیکتر از دیگر راههاست. ولی راه مشرق نویسندگانی را به دنیاهایی شاعرانه و اسرار آمیز و سراسر خیال و توهم و رؤیا، رهنمون می‌شود و موجب تأسف خواهد بود که پس از شناختن ادبیات شرق باز هم کلاسیک باقی

۹- مقدمه شرقیات Les Orientales، چاپ ۱۸۲۹ را ببینید.

۱۰- Martino (P.): L' Orient dans la littérature française au XVIIe et au XVIIIe siècle, 1906, p. 361

بمانیم...»^{۱۱}

بدین گونه رمانتیسیم و خاورشناسی همزاد بودند و این هر دو، بی‌مرزی ادبی و سپس ادبیات تطبیقی را پدید آوردند. زیرا هنگام آن بود که سهم ملتها در ساختن فرهنگ و تمدنی که می‌رفت تاجهانگیر شود، روشن گردد. نخستین کسانی که بدین کار دست زدند، پیروان مکتب رمانتیک بودند که از راه ترجمه‌ها و رفت و آمد در انجمنهای آسیائی با ادبیات شرق آشنا شده بودند. ویلمن و سنت‌بوو و آمپر هیچ‌یک، زبانهای شرقی را نمی‌دانستند و اگر به‌گفت‌وگو درباره‌ی شاهنامه فردوسی و بامه‌بهاراتا و رامایانا، حماسه‌های هندی می‌پرداختند، نظرهای خود را بر تحقیقات مترجمان این آثار استوار می‌داشتند، و پیداست که دانستن زبان ملت‌هایی که ادبیات و فرهنگشان با یکدیگر سنجیده می‌شود، هم‌چنان که اطلاع از تاریخ تحولات اجتماعی این ملتها، برای محقق ادبیات تطبیقی ضروری است. از این رو مبحث جدید در سده نوزدهم تنها به‌سنجش ادبیات اروپایی پرداخت و تطبیق و مقایسه میان ادبیات فرانسه و انگلستان و ایتالیا و آلمان و دیگر کشورها را مدبر روز گردانید.

از سوی دیگر چون ادبیات تطبیقی، که خود زائیده جهان‌وطنی ادبی و بی‌مرزی در ادبیات بود، نمی‌توانست برای همیشه در مرزهای فرانسه محصور بماند، بزودی به دیگر کشورها نیز راه یافت. در سال ۱۸۵۰ مردم لوزان و در ۱۸۵۸ مردم ژنو بدان روی آوردند و در دانشگاههای خود کرسی ادبیات تطبیقی دایر نمودند.

ایتالیا در ۱۸۶۳ در دانشگاه ناپل بخش ادبیات تطبیقی دایر نمود.

۱۱ - Schwab (R.): La Renaissance Orientale, Paris, 1950 p. 241

این بخش در ۱۸۶۵ تعطیل شد ولی دوباره در ۱۸۷۱ کوششهای خود را در بررسی ادبیات اروپائی از سر گرفت .
مجارستان در ۱۸۷۷ بدین کاروان پیوست . نشریه‌یی نیز به نام «مجله ادبیات تطبیقی» تأسیس نمود که نخست به شش زبان و سپس به ده زبان مختلف چاپ و منتشر می‌شد .

هنگام آن رسیده بود که این کاوشگران بین‌المللی گرد هم آیند و حاصل کوششهای خود را بایکدیگر در میان گذارند. پس به سال ۱۸۷۸ کنگره‌یی جهانی در پاریس، زادگاه ادبیات تطبیقی، بر پا گردید. و یکتور هوگو ریاست آن را بر عهده داشت و تورگنیف سخن‌گوی آن بود .

تا این تاریخ انگلستان در جزیره خود تنها مانده بود . در ۱۸۴۸ ماتیو آرنولد Mathew Arnold برای رهایی از این تنهایی بسیار کوشید. وارثان و پیروانی نیز داشت ولی سنت پرستی گروهی از شاعران سد راهشان بود ، تا آن که در سال ۱۸۸۶، Posnett، یکی از استادان دانشگاه Auckland کتابی به نام «ادبیات تطبیقی» در لندن انتشار داد و در آن به گفت‌وگو درباره ادبیات جهانی پرداخت و از فرضیه‌های مربوط به جبر علمی که به دنبال پیشرفتهای اروپائیان در علوم طبیعی رواج یافته بود، در توجیه پدیده‌های ادبی یاری گرفت^{۱۲} .

سرانجام نوبت آلمان فرارسید . محققان این کشور در ایجاد خاور - شناسی و ادبیات تطبیقی ، هردو ، سهم بزرگی داشتند . بسیاری از خاور - شناسان که آثارشان به زبان فرانسوی منتشر شده بود ، از آلمان برخاسته بودند . اینان برای تحصیل به پاریس ، مرکز فرهنگی اروپا در آن روزگار

روی می‌آوردند، زبانهای فارسی و عربی و چینی و غیره را فرامی‌گرفتند و سپس خود از متخصصان برجسته این زبانها می‌شدند و در مدرسه زبانهای شرقی پاریس و یا مراکز خاورشناسی آلمان به‌کار تحقیق و تبسُّع و ترجمه آثار ادبی مشرق‌زمین می‌پرداختند. ژول مول، مترجم عالیقدر شاهنامه، یکی از آنان بود. شاگل نیز در پاریس فارسی و هندی آموخته و در لهستان و آلمان و فرانسه به تدریس آنها کمر بسته بود. وی چنان درین راه کوشید که او را مؤسس شرق‌شناسی علمی می‌دانند.^{۱۳}

از این رو ادبیات تطبیقی در آلمان رنگ دیگری به خود گرفت و در معنای وسیع امروزین به کار رفت. در ۱۸۸۷، ماکس کخ Max Koch «مجله ادبیات تطبیقی» را منتشر نمود. انتشار این مجله تا سال ۱۹۱۰، به شکلهای گوناگون، ادامه داشت و در حقیقت ادبیات تطبیقی علمی را - که موضوع آن بررسی تأثیرات و روابط ادبی است - بنیان نهاد.^{۱۴}

رفته رفته ادبیات تطبیقی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی که آنها نیز آفریده قرن نوزدهم هستند، در ردیف علوم انسانی جای می‌گرفت و در دانشگاههای معتبر جهان تدریس می‌شد. چند کتاب تحقیقی و مستند می‌بایست تا راه آینده نیز بخوبی هموار گردد.

وباز دانشمندان آلمانی بودند که نخستین این کتابهارا، مانند «گوته

۱۳- La Renaissance Orientale, p. 80. شکل عقیده داشت که «رمانتیسیم واقعی

را باید در شرق جست و جو کرد»: همان کتاب، صفحه ۷۷.

۱۴- آنچه در باب تاریخ گسترش ادبیات تطبیقی در کشورهای اروپائی آمده از کتاب:

Pichois (Cl.) et Rousseau (A. M.): La littérature comparée, Paris, 1968.

گرفته شده است. سایر مطالب نتیجه تحقیقات شخصی نگارنده است.

در فرانسه»^{۱۵}، به زبان فرانسوی، «هاینه در فرانسه»^{۱۶}، به زبان آلمانی، و یا «کتابنامه ادبیات تطبیقی»^{۱۷}، به زبان انگلیسی منتشر کردند. این کتابها هنوز دارای ارزش بسیار هستند.

اینک آغاز قرن بیستم بود و علوم و ادبیات راههای دوری در پیش داشتند. آمریکا و روسیه و ژاپن گذشته را پشت سر گذاشته، به پیش می‌تاختند و در زمینه‌های ادبی نیز پیشرفت سریع می‌کردند. از این رو دانشگاههای آمریکا در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ و دانشگاههای روسیه از سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ و دانشگاههای ژاپن از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ به تاسیس این رشته ادبی پرداختند و انجمنهایی نیز بدین نام دائر کردند و گروهی از محققان علاقه‌مند را به تحقیق درین زمینه برگماشتند.

بدین گونه در مدتی نزدیک به نیم قرن ادبیات تطبیقی راه درازی پیمود. از فرانسه برخاست، به کشورهای همسایه روی آورد و سپس روانه دیار دور دست گردید. امروزه در بیشتر کشورهای جهان، حتی الجزائر و تونس و نروژ و سوئد، انستیتوهای ادبیات تطبیقی دائر شده‌است و در بسیاری از آنها تحصیل چند درس ادبیات تطبیقی برای دانشجویان دوره‌های لیسانس آموزشی ادبیات اجباری است^{۱۸}. جای آن دارد که در ایران نیز به این رشته

۱۵- Baldensperguer (F.) : Goethe en France, 1904

۱۶- Betz (L. P.) : Heine in Frankreich, Zurich, 1895

۱۷- Baldensperguer (F.) : Bibliography of Comparative literature. Univ. California, 1904

۱۸- در فرانسه، پس از انقلاب آموزشی سال ۱۹۶۷، عموم دانشجویان دوره‌های لیسانس آموزشی ادبیات، باید در حدود یک چهارم مجموع دروس لیسانس خود را از میان دروس ادبیات تطبیقی انتخاب و تحصیل کنند. تعداد این دانشجویان در حال حاضر به پانزده هزار تن بالغ شده‌است: Pichois et Rousseau : La littérature comparée, pp. 7 et 27

جدید ادبی بیش از پیش توجه شود، خاصه آن که ادبیات فارسی دارای ریشه‌های کهن است و بررسی تأثیر آن روی ادبیات اروپایی، و برعکس، نتایج درخشانی به بار خواهد آورد.

* * *

اما این بررسی‌ها را چگونه باید انجام داد و راه تحقیق در ادبیات تطبیقی چیست؟

خوشبختانه وسایل کار فراهم است. فراگر فتن زبانهای بیگانه مانند گذشته دشوار نیست. راه شرق و غرب به روی همه باز شده است. فرهنگها و دائرةالمعارفهای گوناگون نیز در دسترس همه است. بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان به زبانهای مختلف درآمده است. روزنامه‌ها و مطبوعات را هم باید بر این وسایل ارتباطی افزود. بی‌مرزی ادبی، امروز بیش از هر موقع دیگر واقعیت یافته است. هیچ جنبش هنری اصیابی نیست که در گوشه‌ای از جهان پدید آید و بی‌درنگ به دورترین کشورها راه نیابد. مکتبهای ادبی، همچون مدهای رنگارنگ، رائج می‌شوند و بر ادبیات ملتهای دور و نزدیک سایه می‌افکنند و سپس جای خود را به مکتبهای دیگر می‌دهند. بازشناختن روابط میان آنها دشوار نیست.

ولی هر چه در گذشته انسانها پیش‌رویم بر مشکلات کار افزوده می‌شود. برای بازشناختن روابط ادبی کشورهای کهن مانند ایران و هند و یونان با دیگر کشورها کوشش بسیار لازم است. باید تاریخ این کشورها را دانست و بر ادبیاتشان نیز آگاه بود و آن‌گاه با دقت و بردباری به تحقیق درباره دادوستدهای معنوی ایشان پرداخت. اروپائیان تا حدی راه را برای

کاوشگران هموار کرده‌اند.

نخستین شیوه‌ای که ایشان برگزیدند، بررسی سرگذشت داستانهای ادبی بود^{۱۹}، زیرا در ادبیات بسیاری از ملتها داستانهای مشابهی وجود دارد که همانندی آنها را نمی‌توان تصادفی انگاشت و اگر خوب بررسی کنیم روایات مختلف، وجوه مشابهت و افتراق را در نظر گیریم، درمی‌یابیم که ریشه این گونه داستانها نخست در میان ملتی پدیدآمده و رواج یافته و سپس از مرزهای کشور در گذشته و روانه سرزمینهای دوردست گردیده و در هر جا رنگی دیگر به خود گرفته‌است.

ازین گونه‌است داستان دوفرشته هاروت و ماروت که همان خرداد و مرداد هستند. اینان از آسمان بر زمین فرود آمدند تا مردم را از بدی بازدارند و به خوبی رهنمون گردند، ولی خود به عشقِ عشوه‌گری پر فریب گرفتار شدند. سرانجام نیز بساط عشرت گسترده و به میخوارگی پرداختند و مست و خراب به آغوش آن ماهروی پناه بردند. او هم «اسم اعظم» خداوند را از ایشان پرسید و به پاری آن بر فراز کهکشانشا به پرواز درآمد و به صورت ستاره «زهره»، که مظهر عشق و فریب است، جلوه گر گردید. این داستان به گونه‌های مختلف در میان ایرانیان و یونانیان رواج دارد. ژرژ دومه‌زیل، ریشه آنرا در بقایای تمدن هند و ایرانی قدیم باز یافته و روایات مربوط به آنرا که در آثار ادبی برخی از ملتها رخنه کرده، در کتاب «پیدایش فرشتگان مقرب»، گردآورده است^{۲۰}.

همچنین است داستان رستم و سهراب که در ادبیات آسیائی و اروپائی

۱۹- این شیوه را نخست دانشمندان آلمانی معمول کردند.

۲۰- جلد سوم از کتاب: G. Dumézil: Naissance d'Archanges را ببینید.

هر دو راه یافته است. در افسانه‌های حماسی هندی و ژرمنی و سوئدی نیز، همان گونه که در افسانه‌های ایرانی، پدری سالخورده و جنگ آزموده را می‌بینیم که، بی آن که بداند، فرزند برومند و دلیر خود را در نبردی خونین بر زمین افکنده پهلوی او را می‌درد و سپس در سوگ وی مویه سر می‌دهد. آیا ریشه این داستانهای همانند، با داستانی که فردوسی نامدار چنین زیبا پرورده است یکی است؟ و اگر یکی است، نخستین بار در میان چه قومی پدید آمده است؟^{۲۱}

و نیز مشابهت داستان ویس و رامین و داستان تریستان و ایزوت، که در میان اقوام اروپائی رواج دارد، از کجا سرچشمه گرفته است؟ آیا باید ریشه این داستانها را در ایران جست و جو کرد، همچنانکه شادروان هانری ماسه در «تریستان و ایزوت در ایران» کرده است؟^{۲۲} و یا اصولاً این دو داستان قرابتی بایکدیگر ندارند و مشابهت آنها نیز تصادفی است؟^{۲۳}

از این گونه پرسشها در ادبیات تطبیقی بسیار است. جواب برخی از آنها، پس از پژوهشهای پیگیر محققان روشن شده است. امروزه منشأ داستانهایی مانند هزار و یکشب و کلیله و دمنه و لیلی و مجنون و وامق و عذرا

۲۱- ژان ژاک آمپر در شرحی که راجع به شاهنامه فردوسی - ترجمه ژول مول - نوشته ریشه این داستانهای مشابه را ایرانی دانسته است، ولی البته نظرا و هنوز تأیید نشده و تحقیق کافی درین باب بعمل نیامده است. رک: Ampère (J. J.): Les sciences et les lettres en Orient چاپ ۱۸۵۶، از صفحه ۳۳۰ بعد.

۲۲- مقدمه آقای دکتر خانلری بر ترجمه «تریستان و ایزوت» را ببینید.

۲۳- برخی از خاورشناسان، مانند مینورسکی، این دو داستان را دارای ریشه‌های مختلف می‌دانند، رک: ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی، نوشته مینورسکی، ترجمه محمدجعفر محجوب، مندرج در پایان چاپ انتقادی ویس و رامین، ۱۳۳۷، صفحه ۳۹۷.

را کم و بیش می‌دانیم. اروپائیان بخصوص درین زمینه بسیار پیش‌رفته‌اند و در باب هر یک از داستانهای مشابه اروپائی، مانند «فاوست»^{۲۴} و «دون ژوان»^{۲۵} و «اولیس»^{۲۶} و «آنتی‌گون»^{۲۷} و غیره تحقیقات فراوان انجام داده‌اند و به نتایج درخشان دست یافته‌اند.

سرگذشت برخی از این داستانها شگفت‌انگیز است. مثلاً شارل دِ دِ رِ یان، استاد ادبیات تطبیقی سربن، در تحقیقی مفصل (در چهار جلد) که راجع به فاوست کرده دریافته که این داستان ابتدا در میان اقوام آلمانی پدید آمده ولی برای نخستین بار مارلو Marlowe، نویسنده انگلیسی به آن

۲۴- فاوست Faust، شخصیتی تاریخی است که در حاله‌ای از افسانه فرورفته است. دانشمندی است شیفته دو چیز ناسازگار و مانع‌الجمع، یعنی دانش و زن، برای دست‌یافتن به این هر دو، روح خود را به شیطان می‌فروشد. شیطان هم در عوض برعهده می‌گیرد که تا مدت ۸۰ سال همه وسایل عیش او را فراهم آورد و اسرار علم کیمیا را نیز به او بیاموزد. ولی فاوست گرفتار خشم دیوان می‌گردد. او را در نهایت خواری می‌کشند و پیکرش را پاره‌پاره می‌کنند. پشیمانی نیز سودی ندارد و فاوست برای ابد محکوم به دوزخ می‌گردد. نویسندگان و شاعران بسیاری از این داستان الهام گرفته و براساس آن نمایشنامه و رمان ساخته‌اند. نخستین آنها نمایشنامه مارلو است که در سال ۱۵۸۸ نوشته شده است.

۲۵- دون ژوان هرزه فریبکاری است که دختری را می‌رباید و پدرش را می‌کشد. کشیشان هم روزی وی را بر مزار مقتول می‌کشاند و به سزای اعمالش می‌رسانند. شخصیت دون ژوان، برخلاف فاوست، افسانه‌بی‌است و ریشه تاریخی ندارد، هر چند نظائر آن هر روز در همه جا دیده می‌شود.

۲۶- Ulysse یکی از نامورترین قهرمانان جنگ تروا Troie است و حماسه‌ها و داستانهای بسیاری در شرح دلاوریهایش نوشته شده است.

۲۷- آنتی‌گون Antigone قهرمان داستان نمایشنامه سوفوکل است که مورد اقتباس گروهی از نویسندگان قرار گرفته و در همین اواخر نیز ژان انوی J. Anouilh نمایشنامه‌نویس معاصر فرانسوی بدان پرداخته است.

زندگی ادبی بخشیده است.^{۲۸} آن گاه نویسندگان دیگری مانند لسینگ و گوته و لنو در آلمان، و وینی و نروال و پل والر در فرانسه بدان پرداخته اند. عمر این داستان نیز چهار قرن است.

سرگذشت «دون ژوان»، اغواگر شهر سویل (اشبیلیه)، به گونه دیگری است. Le Burlador (اغواگر) نوشته کشیش اسپانیایی در ۱۶۳۰، ریشه آنست. ولی داستان سفری دورودراز در پیش گرفته و در هر جا، بر حسب موقعیتهای جغرافیائی و تاریخی، به صورتهای مختلفی درآمده است. چنان که «دون ژوان» مولی بر، نویسنده فرانسوی، با «دون ژوان» پوشکین یکی نیست، یعنی در حقیقت هر یک از نویسندگانی که بدین کار پرداخته اند، مانند موسه، لنو، بودار، بایرون و دیگران، رنگی دیگر به آن بخشیده اند.

در ادبیات اروپایی نظیر این تحقیقات درباره همه داستانهای مشابه انجام شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

یکی دیگر از راههایی که اروپائیان در زمینه ادبیات تطبیقی پیش گرفته اند، بررسی سرگذشت انواع ادبی، مانند کمدی، تراژدی، رمان و غیره است.^{۲۹} برخی از این انواع در دوره معینی از تاریخ یک ملت پدید آمده چندی رواج داشته، و سپس از میان رفته اند. تراژدی کلاسیک یکی از آنهاست که در سده هفدهم، تحت تأثیر ادبیات رم و یونان قدیم و آن گاه

۲۸- Dédéyan (Ch.): Le thème de Faust dans la littérature européenne.

4 vols - 1954 - 1959 .

۲۹- این شیوه بیشتر مورد توجه محققان فرانسوی قرار گرفته است.

ایتالیا و اسپانیا، در فرانسه شکل گرفت. نویسندگان آلمانی و هلندی و انگلیسی هم به پیروی از فرانسویان نمایشنامه‌های متعددی نوشتند که در آنها کم‌وبیش اصول و قراردادهای مکتب کلاسیک را به کار بردند. تراژدی در قرون هفدهم و هجدهم همچنان می‌زیست. تا آن‌که در آغاز قرن نوزدهم نویسندگان مکتب رمانتیک ضربه‌های سختی بر پیکرش وارد آوردند و رفته‌رفته نوع نمایشنامه «درام» را که خود از شکسپیر و دیگران آموخته بودند، جانشین آن کردند. امروز، پس از کاوشهای فراوان، می‌دانیم که اساس تراژدیهای کلاسیک را باید در نمایشنامه‌های یونانی جست‌وجو نمود. اگر بخواهیم در ادبیات فارسی بدین‌گونه تحقیقات بپردازیم میدان وسیعی برای کار خواهیم داشت. پیداست که انواع ادبی جدیدی مانند رمان و نمایشنامه به‌شیوه امروزین، از حدود پنجاه سال پیش بر اثر آشنائی ایرانیان با ادبیات اروپائی در ادبیات فارسی راه یافته‌است. ولی تحول این انواع در ادبیات فارسی معاصر چه بوده‌است؟ و نمایشنامه نویسان ایرانی تا چه اندازه همبستگی خود را با نویسندگان اروپائی و سپس آمریکائی حفظ کرده‌اند؟ اصالت آنها در چیست؟

شعر نو که يك پدیده ادبی جهانی است، تحت تأثیر چه عواملی پدید آمد؟^{۳۰} پیوند آن با شعر کلاسیک فارسی چه اندازه است؟ چرا برخی آن را نشانه «غرب‌زدگی» شاعران معاصر می‌دانند؟ آیا داوری ایشان درست است؟ باید از جنگ وجدال دست کشید و به کار و کوشش پرداخت.

*

۳۰- درین باب می‌توان به کتابهای: ارزش احساسات، اثر نیما یوشیج، باهتمام دکتر جنتی

عطائی، ۱۳۳۴، و تحلیلی از شعر نو فارسی، نوشته عبدالعلی دست‌غیب، تهران ۱۳۴۵، مراجعه کرد.

در باب سبکهای مختلف ادبی نیز می‌توان به همین گونه تحقیق کرد. در نیمه دوم سده شانزدهم میلادی، یکی از شاعران اسپانیایی، به نام گنگورا Gongora، که اهل قرطبه، مرکز حکومت مسلمانان در طول سه قرن بود، سبکی به وجود آورد که از روی نام خود او به گنگوریسم Gongorisme معروف شد. این سبک بعدها روانه ایتالیا و انگلستان و فرانسه گردید. در ایتالیا مارینی Marini از آن پیروی کرد و شیوه‌اش مارینیسم Marinisme نام گرفت. در انگلستان جان لیلی John Lily در کتاب Euphuës بدان پرداخت و نام Euphuisme به آن بخشید.

همه این نویسندگان در رعایت این اصل هماهنگ بودند که نوشته‌های خود را با استعاره و ایهام و کنایه و اطناب و دیگر صنایع لفظی به حد افراط می‌آراستند. عباراتی دراز ولی بی‌معنا می‌ساختند که سراسر لفات عالمانه و اصطلاحات غریب و بیگانه در آنها بکار رفته بود و کار را بر خواننده و نویسنده هر دو دشوار می‌کرد. از این رو این شیوه نگارش را در فرانسه Préciosité سبک تصنعی، نامیدند.

این سبک نزدیک به یک قرن، از نیمه دوم قرن شانزدهم تا نیمه دوم قرن هفدهم، بر ادبیات اروپا چیره شد. در این تاریخ، سبک تصنعی، که ساخته و پرداخته ذهن شاعران لفاظ بود، از مدت‌ها پیش در ایران عهد صفوی و هند دوره بابر، مستقر شده و آثار متعددی را پدید آورده بود. بدون تردید اروپائیان، ضمن جهانگردیها و لشکر کشیها به نواحی هند و ایران، با آن آشنا شده بودند. برخی از آثار این دوره نیز مانند کلیله و دمنه و اعظ کاشفی به زبان فرانسوی و دیگر زبانهای اروپائی درآمده بود^{۳۱}. آیا، باتوجه

۳۱- کلیله و دمنه نخست در قرون وسطا از خلال ترجمه عربی این مقفع بر اساس نسخه

به همه این قرائن نمی توان رابطه ای میان سبک معروف به هندی، متداول در ایران و هند، و سبک تصنعی اروپائی، متداول در کشورهای بزرگ اروپا در آن روزگار، برقرار کرد؟ اگر رابطه ای وجود دارد، واسطه های این رابطه، دقیقاً چه کسانی بودند؟ عواملی که شرایط را برای پیدایش و سپس مرگ این سبک مساعد کرد، چه بود؟^{۳۲} نظیر این گونه تحقیقات را می توان درباره نفوذ سبک تفرزی شرقی در ادبیات اروپای قرن نوزدهم نیز انجام داد.

* * *

یکی دیگر از شیوه های تحقیق در ادبیات تطبیقی، بررسی سرگذشت نویسندگان و آثار آنان است. همیشه گروهی از نویسندگان هستند که از مرزهای کشور خود در گذشته روانه دیار دیگر می گردند، یا برآستی جهانگردی پیشه می کنند و به سیر و سیاحت می پردازند و از فرهنگ و ادب هر قوم چیزی می آموزند، و یا این سیاحت را در نوشته ها و آثار ادبی اقوام دیگر انجام می دهند. امروز در تأثیر ادبیات و تمدن انگلیسی روی افکار و آثار ولتر، که مدت سه سال در انگلستان بسر برد،

→

پهلوی برزویه به زبانهای سریانی و عبرانی و یونانی و لاتینی ترجمه شد و داستانهای بسیاری به نویسندگان مختلف الهام بخشید (از جمله می توان داستانهای کوتاهی را که در تاریخ ادبیات فرانسه به *Fabliaux* معروف است و برخی از آنها ریشه های شرقی و مربوط به ادبیات هند و ایرانی دارد، نام برد). سپس در سال ۱۶۴۴ *Gaulmin*، نویسنده ای ناشناس کلیله و دمنه را از روی نسخه «انوار سهیلی» به زبان فرانسوی درآورد و بانام: کتاب الانوار یا *Sیره الملوك* *Le livre des lumieres ou la conduite des rois*، انتشار داد.

۳۲- مقاله دیگر نگارنده را، تحت عنوان «نوجوئی در شعر»، مندرج در مجله دانشکده

ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره اول، دوره ششم، ببینید.

هیچ گونه تردیدی نیست. و همچنین تأثیر ادگار پو، شاعر آمریکائی، در بودلار، بنیانگذار شعر معاصر فرانسه، که برای نخستین بار به ترجمه آثار پو در فرانسه پرداخت، قطعی است. برای محقق ادبیات تطبیقی کافی است که با سرگذشت آثار پو را بررسی کند و یا مسیر افکار بودلار را مطالعه نماید تا در هر حال به یک نتیجه برسد و آن دریافتن سهم پو در ایجاد شعر سمبولیست فرانسه و سپس شعر معاصر اروپائی است.^{۳۳} زیرا درین دوره پاریس مرکز اجتماع شاعران و هنرمندان جهان بود و بسیار بودند کسانی که چند سالی را در آن جا می گذرانند و با جنبشهای ادبی و هنری روز آشنا می شدند و آن گاه در بازگشت میراثی گرانبها برای هم میهنان خود به ارمغان می بردند. بیشتر اینان به دین خود نیز اعتراف کرده و از این راه کار را بر محققان آثار ادبی آسان نموده اند.

جهانگردی در آثار ادبی نیز ممکن است به همین اندازه بارور باشد. سنت بو و این گونه جهانگردی را درمان بیماری غرور برای نویسندگان می داند. زیرا غرور نتیجه جهالت است، چهل درباره آنچه دیگران دارند. آدمی آنچه را خود دارد همواره بزرگ می پندارد و ازین رو بر خود می بالد. برای درمان این بیماری باید آثار ادبی ملتهای باستانی را مطالعه کرد و یا: «... در میان این ملتها به سیاحت پرداخت و بدین گونه ارزشهای واقعی را دریافت. من خود هر گاه از گردش روزگار خسته و ماول می شوم به خواندن سفرنامه ای درباره ایران و چین می پردازم تا افق افکارم وسیعتر گردد و از غرور و خودخواهی در پناه مانم. بخصوص ایرانیان که طبیعی

۳۳- برای اطلاع بیشتر رک :

Ruff (M. A.): Baudelaire, l'homme et l'oeuvre, 1955 .

ذاتاً شاعرانه دارند، بیشتر ستایش مرا برمی‌انگیزند...»^{۳۴}

بسیاری از نویسندگان و شاعران رمانتیک جهانگردان بزرگی بودند که کشورهای متعددی را در نور دیده بودند، و با آرزوی آنرا داشتند و اگر نمی‌توانستند این آرزو را برآورند، مانند تئوفیل گوتیه از ندانستن زبان فارسی برای خواندن رباعیات خیام در متن اصلی چنین تأسف می‌خوردند:

«فکر این که شاید من هرگز ایران را نبینیم، هرگز آهنگ موزون کاروانی را نشنوم، هرگز چشمان درخشان ببری را در پس بوته‌های جنگل بر خود خیره نیابم، سخت آزارم می‌دهد.»^{۳۵}

ولی امروز شاعران این «شاعرترین ملت روی زمین»^{۳۶} که «طبعی ذاتاً شاعرانه» دارد، در کار شعر و شاعری چشم به افق‌های دور دوخته و همراه کاروان شعر جهانی رهسپار دیاری ناشناخته گردیده‌اند. چه بسیار

۳۴ - Sainte-Beuve: Premiers Lundis, Paris, 1850 صفحه ۲۲۲.

۳۵ - Martino (p.): Op. Cit. p. 361

۳۶ - این عقیده آبل بونارد Abel Bonnard، شاعر بدفرجام فرانسوی است که به ایران عشق می‌ورزید. Millénaire de Firdousi à Paris, 1934, p. 51. بونارد، دوبار جایزه فرهنگستان فرانسه را در شعر ربود و عضو رسمی فرهنگستان مذکور بود، تا آن که در حکومت ویشی (دوره تسلط نازیها بر فرانسه) وزیر فرهنگ شد و با مارشال پتن و نخست‌وزیر او Laval همکاری کرد. پس از سقوط آلمان، به اتهام خیانت به فرانسه غیباً محکوم به مرگ گردید. ولی حکم اعدام درباره اش اجرا نشد. بونارد مدتها دور از فرانسه و در تبعید بسر می‌برد. در سال ۱۹۵۸ به پاریس بازگشت. دوباره ناگزیر از ترک وطن گردید. نگارنده در مدت اقامت خود در پاریس (سال ۱۳۴۹)، با وجود کوشش بسیار، نتوانست از پایان زندگی اندوهبار این شاعر بزرگ که برآستی ایران را دوست داشت، آگاهی یابد. این مختصر را نیز یکی از استادان سربین، که بونارد را می‌شناخت، در اختیار وی گذاشته است.

که ره آوردی شکوهمند و پرافتخار با خود بیاورند و یا گرفتار تقلیدگردند. درین رستاخیز بزرگ بازشناختن آنچه اصیل است، از آنچه رنگ بیگانه دارد، و تعیین حدود هر يك، خود شاعران را نیز در نوجوئی و نوآوری یاری خواهد نمود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تألیف: دکتر سید علی حسینی
 شماره ثبت: ۱۳۸۳/۱۳۸۳
 شماره نشر: ۱۳۸۳/۱۳۸۳
 شماره چاپ: ۱۳۸۳/۱۳۸۳
 شماره ثبت: ۱۳۸۳/۱۳۸۳
 شماره نشر: ۱۳۸۳/۱۳۸۳
 شماره چاپ: ۱۳۸۳/۱۳۸۳